

بابا شمشک

بابا شمشک نامه ایست مستقل و منتسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست

۵ شنبه ۲ تیر ماه ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره یازدهم



گر سنگان ابدی - عجب !! معلوم میشود خوراکیهای تازه در آمدی هم هست که ما بهر مان ندیده بودیم!

فاتحه ما نیمچه
را خواند بخدا
عاقبت ما از
شد . باز معقول
نوش کرده اند
بدمشان بسته اند
شی را هم نداریم
ت همینطور میان
هایم و حکایت
گفته اند حکایت
چرت و خیالها
یکری بسرم زد
وز اول ماهه اش
خ بشاخ می شوم
مدرسه مهندسی
ک بی پیر پیدا شد
تخصصی برویم
و خاک ما آب دارد
ناسلامتی جانمان
لاسمانرا از آنجا
این علم صلات
سیدو مجبور شدیم
ندان باز تو همان
بز نیم و می ترسیم
ست شده اگر یک
ن معر که بیرون
سرمان خراب شود
و دمان بگور ببریم
است که مهندسین
ندند و دوباره سر
الا آنوقت ببرت
دیگر باید حسرت
سری مجبور می
مکتب خانه خواهش
ضای خدا یک نیمچه
یا اگر میخواستند
بگو بدخترینه دول
اضافه داده نیشاید
سمان هم بگذریم
ها ناز شست بدشم
یزی نم پس ندهد
رسیده باشیم .
۱ - نیمچه مهندس

بابا شمشک
به منتشر میشود
مسئول : رضا فنیچه
شاه آباد جنب کوچه
تلفن : ۵۴-۸۶
د نمیشود . اداره در
مقالات وارده آزاد
صوسی و آگهیها

شترک
۱۵۰ ریال
۷۵

در ددل یکی از بچه

های میدون

باباشمل عزیزم! راستش ما گمون میکردیم از اون بچگی ها که عشق مکتب رفتن بسرت زد و رفتی سواد دار بشی، دیگه بکلی از جرگه ما بیرون رفتی، و توهم از برو بچه های ما که حالا خودشون و کم کردن وقتیکه توی اون اتول های قشنگ سوار میشن و از پشت سر کرد و خاک ول میدن و دم بهارستون و دم شمس العماره ترمز میکنن بقول خودشون جزو طبقه اول و دوم شدن دیگه ما را فراموش کردن، دیگه محل سکونهم نمیدارن، گفتیم نکنه تو هم اون جورا شده باشی اما این دو ماهه که روزنومت در اومده، دیدیم نه بابا، تو خودتی، و هنوز دین و ایمونتو از دست ندادی، هنوز اون عرق مردانگی را داری، هنوز فراموش نکردی که قاطی بچه های میدون هستی، میخواهی از ایشراه سنک بچه محله های خودت را بسینه بزنی، از اونا طرفداری کنی، بابا دست مریزا، آفرین باون شیر پاکت. دیروز با یکی از پیر پاتیلهای محل صحبت تو بود. قرار شد که بساط یک گل ریزون درست و حسابی روبراه کنن و از این حق و حسابدونی تو شکرگزاری کنن، ایشاءالله وقتی رفته دعوت رسید باید سرافرازمون کنی، بهر جهت چون همه را زنده کردی، بچون خودت، روزنومه تو نقل مجلس همه بچه ها شده مخصوصا این آخری که دوتا از بچه های فراموش کار محلو دم تیغ گرفته بودی و برخوشون کشیده بودی که یک وقتی اونا نام از ما بودن و حالا ما را نمیشناسند. اگر چه تو هم دیگه ماشاءالله بزرگ شدی سواد هم داری همه را خوب میشناسی و یکی یکی خاتین ملت را معرفی خواهی کرد. اما ما پیر پاتیلها هم توی این ملک زندگی کردیم، خوب میدانیم که چرا ما راطبقه چهارم و پنجم حساب میکنند محل بمانیم گذارند حرف ما را گوش نمیدهند، و اسه اینکه ما خیلی چیزها میدونیم خیلی ها را خوب میشناسیم که چطور می گاهه سرمون گذاشتند و بار خودشون را بار کردند، خوب میفهمیم که چون ما مخالف هشون بودیم و هستیم همه بما با نظر بی عنثائی و بغض و کینه نگاه میکنند خوب یادمه، هر وقت این آقا یون طبقه اول گرفتاری و کاری پیدا کردند و کار هاشون بوسیله همین برو بچه ها انجام میدادند وقتی میخواستند مشروطه بگیرند، اومدند برو بچه ها را جمع کردند و گفتند بگید: مشروطه میخواهیم، وقتی که مشروطه گرفتیم نان شماها تو روغن میره هر روز صبح نان و گوشت شماها را میارن دم در خونه تون میدهند. دیگه بهتر از این چی! آنوقت ها تو یادت نیست وقتی رفتیم سینه زدیم فریاد کردیم حکم مشروطه را گرفتیم عوض نان آجر موت دادند، وقتی مندلی شاه همین مجلس را توپ بست، اومدند دست بدامن ما شدند کلک آن بابا را هم کتدیم، احمد شاه را خود ما رو کار آوردیم تو دیگه ازین جاها باید یادت باشد. تا ده پانزده سال پیش که و کیل شدن روی قانون بود تمام این و کیل های تهران را ما یخه چرکین ها درست میکردیم، آنقدر شبها قوام السلطنه، و ثوق الدوله، نصرت الدوله تو خونه ماها پلاس بودند و عده ما بما میدادند چون سبیل مردونه قسم می خوردند که چه عرض کنم. اما وقتیکه سوار خرشون می شدند دیگه حاجی حاجی مکه بود پشت سرشونم نگاه نمیکردند. مخلص کلام هر کاریکه دل اونا میخواست میکردیم اما همه این بی انصافدوتا دانه چراغ برق تو محله ما روشن نکردند توی یکی از کوچه های ما پاشون نگذاشتند یک خیابان ما را سراسره نکردند، هنوز همان جور که در عهد مندلی شاه بود؛ هست. همه از ما میترسند دیگه از پهلوی مانهم رد نمیشنند میکند ما شیش تیغوس داریم.

هیچ فکر نمیکند که بگند بابا آخر این پاتین محله اولش اول محله بوده همه اتفاقات از اینجا شروع میشد، مردم اینجا هم با ما یکی هستند یک فکری هم بحال آنها بکنیم، (بقیه در صفحه سوم)

کاخ ایض !!

کرتیم والله مایکی داش علی
مگه این کاخ ایض بی پیر
پس پریشب مگر نه تو پاتق
تو همه شب برای آزادی
تومی گفتی دیگه حکومت زور
پس چرا می زنی تو حالا جر
نکو جونم مگه مرض داری
این و کیلا هفتشتاشون عمدن
پوست هندونه میز از ن زیر پات
گر که دانی سرت نرفته کیلا

تو که یه پا خودت باباشملی
داده ماهیت تو هم تغییر
که می خوردیم باهم نون و قاتق
وعده خوب خوب میدادی
ورمی افته از این یه مش شل و کور
روز نومه جاتو میکنی جر جر
مگه با مملکت غرض داری
به سرت این بلا رو آوردن
تا که لیز خوردی و رجهن سرجات
بده گوش باز بحرف این و کیلا

مهندس الشعرا

دو کلمه از نه نه صمد گوش کین

حالا اومدم ازتون گله کنم.
خوب باباما که باهم پدر کشتگی نداشتیم چند سال با هم نون و نمک خوردیم خدا بیامرز با بابای صمدی را، همیشه از صاف و سادگی و بی شیله پیله گی شما تعریف می کرد. حالا چطور شده بعد یک عمر دوستی و سلام علیک پاتون و تو کفش ما کردین خواهش دارم دست از سر کچل ما بردارین و آخر عمری ما رو تو دردسر نندازین این حرفها دیگه از ما گذشته نه سواد داریم نه روزنومه واسمون میخونن نه سر از کار بچه های امروز در میاریم اون وقتها که تا اون گرون میشد ما چادر نماز بکرمون کره میزدیم و با چوب جلوی کالسکه شاه شهیدو میگردیم گذشت. مگه دیگه انروزا رو بخواب ببینیم - هی گفتن ما مشروطه دلون میخاد - میخاهیم آزاد باشیم - دلون مجلس میخاد - اتول میخاهیم ماشین دودی میخاهیم - هزار کوفت و ماشرای دیگه میخاهیم اگه ما اون روزا گفته بودیم نه، نه این چیزا بدردمان میخوره میگفتن تو نیفهمی - دیگه از اون روز تا حالا یک آب خوش از گلوی مردم پاتین نرفت اومدن هزارتا بامبول سرمون در آوردن - این گور اون کورمون کردن مثلا اومدن مجلس درست کردن که بدردم مردم برسن قوز بالا قوز شد - پیشها بچه های بازی میگردن اسمش «حمومک مورچه داره» بود، به مشت گل ورمیداشتن روی زمین مثل به کپه هندونه کرد میگردن و چندتا سولاخ از این وز باون ور می کردند بعد دست همو میگردن یکی اوسا میشد میگفت «حمومک مورچه داره بشین و باشو» باقی بچه ها داد میزدن: حمومک مورچه داره بشین و باشو. این و میگفتن و هی مینشستن و با میشدن بعد که خسته میشدند حمومک گلی را خراب میکردن و میرفتند. حالا بزرگونا اومدن همون بازی بچه ها را میکنن اسمش و گذاشتن کرسی خونه - پناه بر خدا او نوقتها آدم اگر عرض و (بقیه در صفحه سوم)

دیروز صمدی که از مکتب اومد دیدم نیشش رفته تا پشت گوشش و هی میخنده هر چی میگم بچه چه مرگه؟ هی مثل ریسونی که بچرخ بستن تاب می خوره میخنده. آخر سر حوصلم سر رفت یک جیب قايم زدم سرش که جونم مرگ شده واسه چی میخندی مگه دیونه شدی وقتی دید من از کوره در رفتم گفت دیگه چرا داد میزنی چرا حاشا می کنی همه میدونن علمدار باباشمل شدی و همین روز علمتو بلند می کنی. من و میکی دل هری ریخت پاتین که نکنه پسره را چیز خوری کرده باشن یا دیونه شده باشد، بهش گفتم این حرفا چیه علم چی کی بتو گفته؟ گفت باز حاشا میزنی! حالا واست میگم:

امروز تو مکتب بچه ها سر بسر من گذاشتن که نه ات علمدار شده اول من نفهمیدم بعد یه روزنومه دادن دستم، دیدم بله! توش نوشته ننه من علمدار بابا شمل شده و خیال روزنومه نویسی داره میخاهی برات بوخونم. من و میکی مثل یخ وار فتم گفتم بخون بی بی نم چی نوشته وقتی خوندم دیدم بله این دسه گل و بابا شمل واسم آب داده واسه خودش که درد سردست کرده هیچ چی، من بیچاره را هم میخاد تو دردسر بندازه.

دیگه داشتم کفری می شدم که صمدی گفت ننه آخه تو که سواد نداری از اوضاع امروزه هم بی خبری باباشمل هم حرف بدی ننوشته خواسته تورو بالا بره گفتم پس علمدار باباشمل یعنی چه مگه دسه میخاد راه بندازه؟

صمدی گفت نه ننه جون، تو عوضی فهمیدی باباشمل ن گفته که تو دسه راه بندازی و علم بلند کنی - میخاد بگه ننه صمد باهاس جلو بیفته زن ها را صدا بزنه نصیحتشون کنه رسم زندگی را بهشون یاد بده. گفتم خوب دیگه وراجی نکن من خودم به نوك پا میرم پیش باباشمل هم احوالی ازش پرسم هم ببینم حرف حسابیش چیه

نامه د

داش بابا شمل، زجان خوش و خشن گرتوم را، گهگی پاک گسردد گفته بودی که در اد حاجب الدوله بر دل و جان مردم بد تر ز بد تر ز مش رضا، من کجا و تنیدی و زاغ چشم و بسند جان بابا آنکه قدم چنین بلد دستم از جو قد بلندی اگر گنت دست کویته خاری از خرمن کوی هیزم تر، کس نداند چو من رسم لوطی نرم خو تر ز زاغ چشم زاغ مانند من غزل دامن من هست عمری که از جان کس میکنم کار و فکر و این که در دیاری که هر که دوراز

بقیه از صفحه دوم

دو کلمه گو

دادی داشت میرف یک جوری سر مع و نوم میکرد اما آهنی میخواد و دیوون خونه و هو حالا تازه من جلاها واسه چی میخواستن ادای بچه نمیشد این الم شکتها باقالی بچندمرد همین بازی را در شیله پیله بازی می شیرازی مال گند شما بگه بچه ها کردن با یکشاه دور هم آسو و گذاشتن کلوی مردم بردو باخت بچه های سر بر میبایدن که بنام نشه اینا اومدن بزیر و زیر آب مادر مرده رو هر بردن.

(بقیه از صفحه دوم)

درد دل یکی از بچه های میدون

فکر این باشند حالا که باز آزادی شده باز بایست و کیل بشوند باز دستشان بدامن ما دراز خواهد شد ، ما هم این دفعه دیگه میدونیم چکار کنیم بچون خودت همین چند وقت پیش که میخواستند و کیل بلده درست کنند اگر بدانی این خان فکلیها چه التماس و درخواستی میکردند و ما محلشان نگذاشتیم . این جاست که دوئیت پیدا میشد . بمرک يك دونه بچه ام وقتیکه تو آن ماه آذر بیدان خبر رسید که دولت میخواهد شهر شلوغ بشه باید کمک کنی این بچه های از جان گذشته ما چه کردن قه و قداره بود که یکدفعه بهوا رفت اما چند تا از پیش کسوت ها جمع شدند گفتند ول کنید ما این آقای قوام و که چند دفعه و کیلش کردیم خوب میشناسیم دیگه زیر بارش نمیرویم و قبول نکردند . آنوقت ناچار شدن رفته چند تا از بچه های تو گودرا جمع کردند پول دادند فرستادند بالا ، بسر مرتضی علی قسم که مالوطی ها خیلی صبر داریم ما بازهم صبر میکنیم تو هم يك خورده صبر کن جلو قلمت را بگیر اگر هم میخواهی بگی يك جوری بگو که اقلا تو یکی رو ازمانگیرند اما آخر یکدفعه این کاسه صبر ما هم لبریز میشه اگر چه ما پیر شدیم دیگر این زندگی تنگین واسمان فایده ندارد .

اما این برو بچه های ما که ساکت نمی نشینند آنها هم حق دارند همه این خونه های هزار طبقه بادست آنها ساخته شده همه پولهاش مال مالیاتی است که از صنف پینه دوز ، لحاف دوز ، سبزی فروش ، دوره گرد که توی ماها هستند وصول می شود . و اگر نه آن تاجر گنده ها که مالیات بده نیستند کسی هم از آنها نمی گیرد . مثل اینکه حالا هم نمی خواهند يك شاهی مالیات بدهند .

بچه های ما که امروز این چیز هارا می بینند آن وقت خونه های خراب با این شهر راهم می بینند عصبانی میشوند وقتی می بینند این جوجه فکلی ها میخواهند با آنها افاده بفروشند دیوانه میشوند ، چاقو می کشند ، داد میزنند ، یواش یواش واسه اینکه شال کمر و زنجیر یزدی شان مرتب باشه ازهر کس و ناکسی پول میگیرند ایماشونرا میفروشند . خوب عوض این که واسه چاقو کسها قانون بهجلس ببرند یکدستی بسر و گوش آنها بکشند والله باز ماها بدرشان میخوریم . باز خدا عمرش بدهد پس از شصت هفتاد سال زندگی دیدیم یکی دو دفعه این شاه جوان يك سری تو این محله ها زده يك احوال پرسى از فقرا کردند اما مثل اینکه هرچه دستور داده بودند کسی گوش نداد حق هم دارند گوش ندهند تا کارهای فایده دار هست کی میادکارهای بیفایده آنهاهم برای طبقه چهارم پنجم بکند خلاصه تو خودت بهتر از ما خبر داری دیگه چه بگم . فقط مقصودم از اینکه این کاغذ نوشتم این بود که حالا بچه های محل همه بتو ایمان آورده اند و ترا دوست دارند عیب نداده يك خورده نصیحتشان بکنی و نگذاری در این موقع وانفسا دین و ایسان شونرا بفروشند يك خورده آداب و رسوم امروز بهار یادشون بده . شنیده ام برو بچه های ما وقتی آن بالاهاى شهر میآیند وضیعت آنجا را می بینند بعضی جوجه مشدیها که حالا فکلی شده اند بهشان فیس وافاده میفروشند اوقاتشان تلخ میشه کتک کاری میکنند دعوا میکنند . واسه اینکه میکنند میرند توفهوه خونه های بالای شهر دوا میخورند عریده میکشند توسنماها تیاتر ها میروند بدمستی میکنند . ما خود مونهم میدانیم که این کار ها بد است اما توهم اگر یکخورده آنها را نصیحت کنی بد نیست . انشاء الله امید وارم آقای علی بکار و کسبت رونق بدهد و از شر این مخلوق بدخواه راحت بشی . یادت هم نره که باید تو گلریزان حاضر بشی .

قرین تو بچه میدون باباشمل : از بس درد دل دراز بود درد دل بابا فراموش شد .

روز نامه گیتی

ارکان مرکزی (اتحادیه کارگران ایران) بامسئولیت آقای خلیل انقلاب و با کمک عده جوانان تحصیل کرده و با ایمان بزودی منتشر خواهد شد .



از ما میپر سندن

۱- چرا در جلسه اختناق مطبوعات آقای انوار پیش از دیگران جوش و خروش داشت و برای گذارندن لایحه از هیچ چیزی حسی از تهمت و افترا بهمکارش فرو گذار نکرد .

باباشمل : برای اینکه ایشان اولین کسی بودند که در مشروطه جدید دفاع از مطبوعات کرده و در جلسه ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ با بیانات متین شان چنین گفتند :

«روزنامه های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند . تاکی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بتگوید آقا ظلم خانه مرا خراب کرده است !»

۲- چرا بودجه ها بهجلس نمیاید ؟

باباشمل : برای آنکه مطابق قانون شش ماه آخر سال آینده باید بیاید . حالا مال امسال نشد مال سال دیگر را میآورند .

۳- لایحه مالیات بر درآمد چطور شد ؟

باباشمل : تو کمیسیون رفتی لادست مشگی ۴- فلسفه تاضای انحلال دیوان جزا چه بود ؟

باباشمل : برای این بود که بعضی از پرونده ها از بین برود منتهی خدا نخواست ۵- دولت تثبیت شد یا نه ؟

باباشمل : دولت و نرخها با هم تثبیت میشوند .

الهی خیر از عمرشون نبینم - الهی نون و آب سواره باشد و اینها پیاده مردم بدبخت و باین خاک سیاه نشوند . صد رحمت بشمر و یزید .

حالا بابا خودت انصاف بده با این سال و زمونه من میتونم کاری واسه شما بکنم خودت آدم با خدائی هستی بشین کلاه و قاضی کن بین کاری از من ساخته میشه یا نه مارا ببخش و دو کلمه تورو زومت بنویس که ایها الناس نه نه صمد میگه این کار بدر ما نخوره ما هم بدر دشمنای خودیم اصلا من چشمم از این اوضاع آب نمیخوره دور مارو هم يك خط بکش والسلام حالا دیگه من مرخص میشم بیخشم سرتون و درد آوردم - خدا نکیرد از شما نه نه صمد

نامه دفاعیه

داش بابا شمل ، زجان ، کر تیم خوش و خندان زد دولت سر تیم گرتوما را ، گهپی نخندانی پاک کسردد نشاط ما ، فانی گفته بودی که در اداره خویش حاجب الدوله ام ، من درویش ؟! بر دل و جان مردمان ، نیشم بد تر از خان حاکم بیشم ! مش رضا ، من کجا و کج خوئی تنیدی و تلخی و ترشروئی زاغ چشم و بلند قد باشم جان بابا ، ولسی نه بد باشم آنکه قدم چنین بلند آراست دستم از جور و ظلم کوتاه خواست قد بلندی اگر گنانه من است دست کوتاه ، عذر خواه منست خاری از خرمن کنی سوخته ام ؟ هیزم تر ، کرا ، فروخته ام ؟ کس نداند چو من بقبر علی رسم لوطی گری و باشملی ! نسرم خو تر ز لاله باغم زاغ چشم و لوی نه چون زاغ !! زاغ مانند من غزل گو نیست دامن من سیاه چون او نیست ! هست عمری که از طریق نیاز جان کردی کنم برای دو غاز میکنم کار و فکر مزد ، نیم و این گنه بس مرا که دزد نیم در دیاری که دزد با زار است هر که دور از خطا ، خطا کار است ! زاغچه

بقیه از صفحه دوم

دو کلمه از نه نه صمد

گوش کنین

دادی داشت میرفت پیش ریش سفید محل يك جوری سر معامله روهم میآورد و کار و نموم میکرد اما حالا يك کفش و کلاهی آهنی میخواهد و يك عمر نوح که هی بره دیوون خونه وهی بیاد آخرش هم هیچی . حالا تازه من فهمیدم این همه جوش و جلاها واسه چی بود این آدم گنده ها میخواستن ادای بچه ها را در بیارن روشن نبشند این الم شنگه را راه انداختن . بچه ها باقالی بچند من بازی میکردن - اینهام همین بازی را در آوردن منتهی بچه های شله پله بازی میکردن اما همیشه خر خر شیرازی مال گنده ها است - جونم واسه شما بگه بچه های سر گذر قاب بازی می کردن با یکشاهی سننار اینام او مدن شها دور هم آسو گنجغه بازی کردن اسمش و گذاشتن کلوپ و کرور کرور از مال مردم بردو باخت کردن .

بچه های سر بزیر محل همیشه ارقه هارو میبایدن که بناموس اهل محل دست درازی نشه اینا او مدن سر آدمهای حسابی رو سر بزیر و زیر آب کردن دخترا و پسترای مادر مرده رو هی این گور و اون گور بردن .

همش ظاهر سازه

بخدا هرچی میکشیم از دست این ظاهر ساز بیماست. اینهمه که روزگارمون تیره و تار شده رواصل ظاهر سازه. تامیتونیم ظاهر را آرایش میدیم و باصطلاح ماست مالی میکشیم و خودمون با دست خودمون نیکنذاریم هیچ کس بی باطن امر بیره. اونوقت چطور میخواهید کارها اصلاح بشه؟ از بس بخودمون تلقین کردیم که «اعمال مسلمین را حمل بظاهر باید کرد» هر شیاد و طراری که پیدا شد هزار جور دوز و کلک واسه مون جور کرد تا یک ظاهر آراسته بخودش داد فوری گفتیم ای بابا اینکه ظاهرش باین خوبی پس نباید آدم بدی باشد مثل اون چشم باباقوری شده که میدونستیم به وقتی چه بلاها بر سرمون آورده بود چون دیدیم ظاهر اعیونی داره دوباره آوردیم رأس و رتوش کردیم اونهم هرچه تونست سرما آورد. صبح تا غروب روش کارمون و رواین مطلب قرار دادیم که عقل مردم بچشمشونه. اونوقت خودمونهم که از مردم بودیم عقل خودمونهم رفت بچشمون. هرچه می بینیم ظاهر مبینیم به ذره هم تو کله مطلب نمیریم ببینیم باطن امر چه خبره. اینهمه بلا و مصیبت که تو این بیست سال کشیدیم بخدا سببش خودمون بودیم زیرا اون بابا از اول داشت به اصلاحاتی میکرد. ولی به مشت شیاد و طرار که دورورش و گرفته بودند دیدند از اصلاح حقیقی جیباشون پرنیسه باز همون اصول ظاهر سازی رو پیش کشیدند. هر جا که رفت همه چیز رو شسته و رفته تحویلش دادند اونهم که میدید همه چیز مرتب و معموره راضی میشدو میرفت. به دستور اصلاح که نمیداده چی بلکه به باری هم رو بار ملت اضافه میکرد میخواهید بدویند ظاهر سازی چه قدر تورگ و وریشه این مردم رفته بدنیست این حکایت رو واستون تعریف کنم: به وقتی که ما هم مثل همه جوانهای این مملکت داشتیم نظام وظیفه میکردیم به روز تو برو بیابون دوسه نفری داشتیم مشق مغابرات میکردیم به دفعه دیدیم از پشت تپه به جوجه سر باز سر در آوردی چاره از گرمای هوا داشت له له میزد. به ما گفت به خورده آب دارید من بخورم؟ ما آب نداشتیم ولی به ذره آب نباتی ته جیبمون بود دوسه تادونه دادیم گذاشت دهش. بعد ازش برسیدیم رفیق تو اینجا چه کار میکنی؟ گفت ما خیلی هستیم تمرین مانورهای یونی میکنیم خط سیر من از این وره. اینه گفت و راه افتاد رفت. یک ماهی از این قضیه گذشت باز به روزی دسته ما روهومون تپه داشت مشق مغابرات میکرد. به دفعه باز از پشت تپه سرو کله یک سر باز پیدا شد و با یک خستگی زیاد بهلوی ما نشست گفت به ذره آب بدید من بخورم. درست نگاه کردیم دیدیم همون بابای اون روزی است خیلی متعجب شدیم گفتیم معلوم میشه توهم مثل مافقطراه این تپه را بلدی امروز دیگه کارت چیه؟ گفت داریم مانور های یونی

میکشیم. گفتیم ای بابا این مانور مکه چقدر تمرین میخواد؟ گفت اینکه چیزی نیست یک ماهه ما مشغول تمرینیم تا آخر تابستون هم کارمون همینه. طوری شده که من یکی تو خط سیر خودم سنگ به سنگ بیابونه حفظم و همه تپه ها رو از بهرم از اینجا که خیزور میدارم میدونم بیست متر اون ور تررو کدوم سنگ باید دراز کش کنم. همینجور تاسه فرسخ که طول مانوره همه اینها واسه اون روز که بابا بزرگه میاد بعد تموم میشه. بخدا خشکمون زد. ماتمون برد که اینقدر هم ظاهر سازی میشه که دوماه آزرگاریه مشت بچه هارو این جور تو آفتاب بسوزوند و بگذارند سنگهای بیابونه حفظ کنند واسه اینکه فقط در عرض چند دقیقه اون بابا از مانور راضی باشه. مثل اینکه اگه به نقضی تو کار ببینه همه شونه از دم تیغ بیدریغ میکندونه شاید هم میکندونه واسه اینکه همین اینها کارهارو تو ظاهر سازی طوری لفتش داده بودند که دیگه جرئت نمیکردند تویه کاری نواقص مطلب رو بهش حالی کنند، طوری مهار کارهارو بدست گرفتند، چون بیچ و مهره ظاهر سازی را محکم کردند که اون بابا با اونهمه زرنکیش آخرش هم نفهمید که چقدر کارهایی که بخدایتش اصلاحاته همش رو ظاهر سازی و تا اون روز آخر خیال میکرد که مردم این ملک خودشه مثل یک بت میپرستند و وقتیکه فهمیده بود از رفتنش همه خوشحالند متعجب شده بود. حالاش هم همونه. تو کل کارهای این مملکت که نگاه کنی مبینی همش توفکر ظاهرند. میخواهند مقررات درست دراد جریان درست باشه خلاصه کلام اونسکه ظاهر درست باشه حالا کار پیشرفت نمیکند. مکه همین چند روز بیشتر نبود، که باز شاه جوون رفت به مدرسه را ببینه باز تا توانستند ظاهر رو آرایش دادند و کاری کردند که راضی بر گشت و اصلا نگذاشتند به خورده سر از نواقص مدرسه در بیاره. مثل اینکه اگه میدید مدرسه نواقص چی جیه همشونه همانجا بصلابه میکشید. بخدا تا این ظاهر سازی برقراره هیچی مون اصلاح نمیشه بلکه روز بروز کارمون رو بخرابی میره. چقدر هم مکه میشه ظاهر را آراسته؟ به روزی همش روسرمون خراب میشه و اونوقت افسوس میخوریم که چرا اینقدر ماست مالی کردیم مکه اونکه غیرت کنیم و به مشت از این کله های میزهای ریاست رو که نیکنذارند اولیای امور سری از باطن امر درآرند تارومار کنیم بلکه به اصلاحی تو کارها پیدا شه والا خدا عاقبت رو بخیر کند. مخلص شما: داش مآب

چرخ های خیاطی امپریال محکم و شیک و ماشین تحریر فارسی ولاتین را از تجار تخانه تبریزیان سرای حاجب الدوله خریداری فرمائید
تلفن ۵۱۸۷ ۵-۴



... دو سه نفر از نمایندگان بطور محرمانه اسلحه گرم با خود دارند.
باباشمل: چون هوا خیلی گرم است باد بز نهیای مجلس هم کار میکند این چهار پنج ماه آخر عمری را هم اسلحه سرد استعمال کنند بهتر است.
... یکی ازو کلای خیلی خیلی وجیه المله در طرح لایحه اخیر مطبوعات دست داشته است حتی مینوت لایحه هم بخط اوست باباشمل: پس معلوم میشود دعوی روز یکشنبه موقرو امیر تیمور هم سر مطبوعات روی این اصل بود.
... معلوم نیست کار موقوفات حاج عبدالرسول مازندرانی بکجا رسید؟
باباشمل- انشاءالله همین چند روزه از این معما هم پرده برداشته میشود.
... بعضی از رؤسای عدلیه و ثبت شهرستانهای غرب در این موقع سال بدون هیچگونه مجوز و تقصیری تغییر کرده اند.
باباشمل- فرصتی زین به کجا از بهر کار انتخاب...
... یکدسته از صلحای تجار تهران مبلغ خطیری برای مخارج انتخابات دوره ۱۴ منظور داشته اند.
باباشمل- پور نیکان هم بنهایی معادل همان مبلغ برای شخص خودش کنار گذارده که انتخاب شود ولی آرزو بر جوانان عیب نیست
... با انتخاب جناب... بوزارت دادگستری مانع بزرگی از سرراه دو نفر برای انتخاب دوره ۱۴ برداشته میشود.
باباشمل. این دو نفر با آن یک نفر هر سه شان ول معطلند. ... در باغ بهارستان یک متخصص اروپایی برای درخت خشک کنی آورده اند که در ماه خرداد درخت جابجا و خشک میکند.
باباشمل- یا نصف النهار بهارستان با خارج فرق دارد یا امر عارفانه در کار است.
خلاصه میگویند هر چیزیکه فلزش فاسد شد زنگ میزند.



— آقای دکتر بچه من ابدآ به من شباهت ندارد.
— برو بخدا شکر کن، و از زنت تشکر!



رهبر (شماره ۵)
بهر حال از
مطلب استنباط کرد
اول اینکه
ایران هیچگونه
باباشمل: ای
دانی که تو این
ولو هر قدر بانز
دوز و کلک میچینند
بهر صورت بتو نص
سید ضیاءالدین در
پشتیبانی ندارد، ل
بدان که توی این ملک
کاروباری انجام ده
هرچه بزرگتر شو
هر دم (شماره ۹)
از آزاد کند
استنباط کنید!
باباشمل: از
کرسی نشینان ببرید
آن چنان آصفی در
پارس (شماره ۸۷)
آخر گناه آ
ودره و فضای معص
باباشمل: چه
ایران است. همان
شدن است برای آ
ودره و فضای معص
هیچن پرستان
قوام السلطنه
را دیگر قبول نکند
باباشمل: شحنة
با اینهمه بهتر بود
هدف کنونی ا
ریاست است.
باباشمل: لابد
ولی بعقیده ما خوبس
اول به بیند می توان
نجات ایران (ش
اسمش
باباشمل: مقصو
ارش موعود و یا بر
۴۵ ایران (شمار
فضیه آب !! ز



رهبر (شماره ۹۵)

بهر حال از شوخی گذشته ما از این کنکره ناگهانی دو مطلب استنباط کردیم .

اول اینکه سیدضیاء الدین در بین احزاب حقیقی کنونی ایران هیچگونه پشتیبانی ندارد ...

باباشمل: ای بابا مگر تا حالا شوخی میکردی؟ مگر نمی دانی که تو این ملك از فحش صریح بدشان نیامد ولی از شوخی ولو هر قدر بانزاکت باشد دلخور میشوند ، عصبانی میشوند ، دوز و کلک میچینند ، قانون اختناق مطبوعات بمجلس میبرند بهر صورت بتو نصیحت میکنم که دیگر شوخی نکنی. اما اینکه سید ضیاء الدین در بین احزاب حقیقی کنونی ایران هیچگونه پشتیبانی ندارد ، لابد تو بیش از باباشمل سرت میشود اما اینرا هم بدان که توی این ملك همیشه حزبهای کوچک زیر آبیکی توانسته اند کاروباری انجام دهند . و احزاب در ایران مثل خیارو بادنجان هرچه بزرگتر شوند بدتر میشوند .

مردم (شماره ۴۹)

تخدر ملت
از آزاد کردن تریاک نیت دولت را در حق مردم استنباط کنید!

باباشمل: از تحدید مطبوعات نیز بی به نیت پاک بعضی از کرسی نشینان ببرید :

آن چنان آصفی در این دوران لایق این چنین سلیمانی است

پارس (شماره ۸۷) (چاپ شیراز)

آخر گناه آب و خاک و سنگ و کوه و دشت و جنگل و دره و فضای معصوم چیست ؟

باباشمل: چه گناهی بالاتر از این که جزو ممالک محروسه ایران است . همانطور که باعث بدبختی من و تو تبعه دولت علیه شدن است برای آب و خاک و سنگ و کوه و دشت و جنگل و دره و فضای معصوم جزو مملکت بی صاحب شدن گناه است .

هیمن پرستان (شماره ۲۴)

قوام السلطنه میگوید : دستم راداغ کردم که ریاست دولت را دیگر قبول نکنم .

باباشمل: شهنه معزول چه کند که توبه نکند از مردم آزاری! با اینهمه بهتر بود زبانش را داغ می کرد که دروغ نگوید .

هدف کنونی او نمایندگی دوره چهاردهم و جلوس بر کرسی ریاست است .

باباشمل: لابد قوام السلطنه هم گواهی نامه صفر سن گرفته ولی بعقیده ما خوبست قاج زین را بگیرد اسب دوانی پیشکش اول به بیند می تواند و کیل بشود آنوقت هوس ریاست بکند .

نجات ایران (شماره ۸۲)

اسمش را نیار خودشرا بیار !!
باباشمل: مقصودت چیست؟ یعنی اسم سید را نیار خودش از ارض موعود و یا بروایتی از بغداد بیار ؟

مهر ایران (شماره ۲۷۹)

فضیه آب !! زمستان گرفتار نان هستیم و تابستان گرفتار

خبرهای کشور

در بنگاه ماشین دودی یکی از تلگرافچی های شمال سخت مبتلا به مالاریا شده و چندین مرتبه تقاضای انتقال کرده و کار گزینی جوابی نداده است . تا آنکه حالش بسیار سخت شده و ناچار بدون کسب اجازه عازم تهران میگردد . متأسفانه مرضی به شدت خود افزوده و در بین راه فوت می کند . و در همین موقع حکم انتقال مشارالیه از کار گزینی صادر میشود .

باباشمل: چون این شخص بدون انجام مراسم اداری سفر کرده لازمست اورا فوراً بمحل مأموریتش عودت دهند .

آب . خدا مال کار ما را با وجود شهرداری قانونی که داریم بخیر کند .

باباشمل: زمستان گرفتار نان هستیم و تابستان گرفتار آب ، لابد بهار هم گرفتار تیغوسیم و پاییز مبتلا به تیغوتید . بگیر این برنامه یکساله . و شهرداری هم الحمدالله تمام اینها را مفت و مجانی در اختیار شما گذاشته است . حالا فهمیدید که شهرداری مال شماست .

فرمان (شماره ۱)

نان را اگران تکنید . غذای تمام مردم ایران نان است . دستور بدهید همان کیلویی دو ریال بفروشند .

باباشمل: همقطار معلوم میشود نانخور خیلی داری خدا بدادت برسد .

میهن پرستان (شماره ۲۳)

آزادی که آقای انوار بمجلس ایران اعطا کرده باشند خودشان هم می توانند پس بگیرند .

باباشمل: باید هم پس بگیرند زیرا که بودار است .

امروز فردا (شماره ۴۵)

برای اینکه اختناق مطبوعات کامل بشود سانسور سرحدی هم لازم است .

باباشمل: انجام این وظیفه را به پستخانه دیکتاتوری باید مراجعه بفرمائید .

مردان کار (شماره ۱۰۹)

وزن دماغ هر مقننی از قانون آن معلوم میشود .

باباشمل: بکارشناسها باید مراجعه کرد تا وزن قوانین این بیست سال را تعیین کنند و ضمناً وزن دماغ مقننین هم معلوم خواهد شد .

شهباز (شماره ۲۷)

فراکسیونهای پارلمانی صف آرائی می کنند - برای حفظ مقام باید وزیر تراشی کرد .

باباشمل: وزیر تراشی یعنی چه؟ همقطار مگر خیال میکنی مجلس هم سلمانی حاجی خان است ؟

نامه پهلوان یردی به باباشمل

مگه باقلوای بیقند

هم مشه

بابا شمل خیلی وقته فکر میکردم ببینم چرا اقله شیرینی؟ گفهاش خوش مزه هه ؟ آخرش فهمیدم و برات مکم تا نکی نفهمیدی ، کسیکه از قند باقلوای ولات ما نگذشته ، و آنرا هم ور داره انبار قند و شکر مشه خیلی کنده تر از که انبار .

اما بابا شمل اینم برات بگم . بشرطی که از حرف حسابی تو خط در نری . و از مانرنجی ، این لغت را تو برهون قاطرت (شماره دوم) غلط نوشتی ، و خواهش میکنم برای اصلاحش نومه مارا تورو زنومت بندازی .

باقلوا از سه چیز ساخته مشه که اگر یکیش نباشه باقلوا باقلوا نیست ؛ اسم باقلوا با خودشه .

(با) یعنی بادوم (ق) یعنی قند (لوا) یعنی لوش .

اینم برات بگم فهمیدم چرا تو اشتباه افتادی برای اینه که باقلواییکه تهرون میاد همش تقلبیه مخصوصا و نااش که تو مجلس بزرگون سر سفره اعیون مره .

خبرنداری این باقلوا خویش و خوم هم داره خیلی زیاد (حاجی بادوم : پشمک : قطاب ، ناف عروس و وو) آنها هم همشون همه همه شون تقلبی هستند . مابه شون مغز بادوم تلخ ، تنه و تشه شفتالو و زرد آلوبه مزه شون مثل زهرمار تلخه ، خودشون را اون بالا بالا (توجهه شیشه ای) جا داده اند برای انها پولون از دستون مره . کوم ما از ینها تلخ مشه .

بالله که حالا دیگه ما فقیر بیچاره از دست این شیرینی های تلخ ، بدمزه ، بد بو تنگ اومدیم دل ما از دستشون خونه ... !

استا مهد گل کار (بنا)

باباشمل : خدا بگم این بچه رشتی را چکار کند که اول دفعه سرشاخ را بباند کرد و راه جلوی پای باقی برو و بچه ها گذاشت حالا دیگر هر چه بچه کرد و مازندارانی و سمنانی و یزدی است بد عادت شده اند و می خواهند درد دلشانرا برای ما بزبان خودشان بنویسند و می ترسیم يك روز مجبور شویم با این ناکی و بی پولی چند تا دیلماج قد و نیم قد استخدام کنیم تا بتوانیم از این کاغذهای جور واجور سر در بیاوریم .

يك رقیب تازه: جانور آدمخوار بم با جانور آدمخوار بندر عباس رقابت می کند .

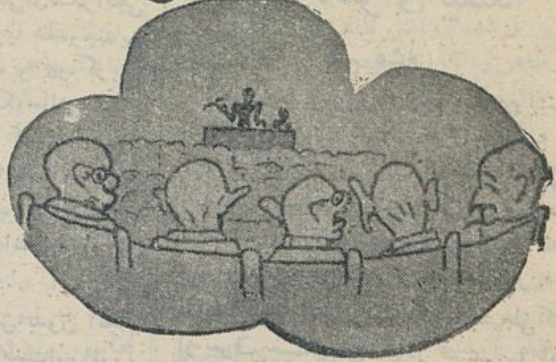
باباشمل: امیدواریم اداره جیره بندی دست این هر دو حریف را از پشت بیند .

کیهان (شماره ۲۳۷)

تأثیر يك رأی

باباشمل: چرا اشتباه می کنید نیم رأی هم در مجلس ما خیلی خیلی از يك رأی اثرش بیشتر است ...

مجلس



در جلسه سه شنبه ۲۴ خرداد
آقای انوار - آقای فریدونی شما مخبر کمیسیونید چرا نمی
گویند دستور؟
باباشمل: چرا زور میگوئی؟ شاید بیچاره نتواند دفاع کند.
بعلاوه تو از دستور چه خیری دیدی که همیشه سنگشرا بسنه
میزی؟

آقای انوار... ما وکیل هستیم جلوی خرج را بگیریم نه
اینکه خودمان هم حیف و میل کنیم.
باباشمل: اگر لایمی بلدی چرا خوابت نمیبری؟ اگر راست
میگی بیاب بالاغیر تا این پنج شش ماهه آخر عمری را موجب
نکیر. علاوه بر این راست راستی هم بقول خودتان حیف است
که شما چیزی میل کنید.

آقای اورنگ... یکشاهی بيموقع خرج کردن همانقدر خیانت
است که ضد ملیون را در موقع خرج نکردن.
باباشمل: احسنست ای والله رفیق! چطور شده حالا دیگه دم
از ملیون میزنی مکه باز صغیر مغیری پیدا شده؟

در جلسه پنجشنبه ۲۶ خرداد
آقای امیر تیمور (بآقای اعتبار) بالاخره ملخ آمده است
یا خیر؟
باباشمل: قربون حواس جمع - آیا وجود حاضر و غایب
شنیده ای؟ «من در میان جمع و دلم جای دیگر است».

آقای طباطبائی - اصلا طرح موضوع در مجلس برای چیست؟
میخواستید ملخها را بگیرید.
باباشمل: اولاً هر نوع ملخی را نمیشود گرفت دو ما اینکه
طرح آن در مجلس واسه خواستن اعتبارشه...

آقای سهیلی - چون اوضاع و احوال کشور عادی نیست
و ضعیفات ایجاد میکند که عده روزنامهها محدود شود.
باباشمل: داش علی! بیارندون پوست خربوزه. زیربات
نگذارند و از موقع استفاده نکنند.

آقای طباطبائی... چند نفر از همکاران ما در تشکیل این
لایحه دخالت داشته اند.
باباشمل: حق هم دارند برای اینکه مطبوعات هم مثل سایر
ارکان مشروطیت مزاحم جدی منافع آنهاست.

آقای طباطبائی - اجازه بفرمائید این لایحه سیر طبیعی خود را
بکند و جلسه دیگر وارد مجلس شود.
آقای روحی خیر - خیر.

باباشمل: جان کلام را روحی گفت. برای اینکه داش آقایس
از چند دوره و کالت هنوز نفهمیدی که هیچ چیز تو مجلس شما
سیر طبیعی نداره! مکه میخواهد وصله ناجور درست کنید؟
روحی لك الفدا!

آقای منشور... برخلاف انتظاری که داشتم روزنامهها از
حد خود تجاوز کرده اند.
باباشمل: انصافاً خیلی خیلی مطلب را روشن کردید...

افراط و تفریط

رفیقی دارم همیشه نازاضی است. هر
چه نصیحتش میکنم که انسان باید در زندگی
خوش بین باشد چاره اش نمیشود. روزی
هزار دلیل برای نارضایتی خودش به من
تحویل میدهد و میگوید با اینوضع چطور
خوش بین باشم. راه چاره برایش پیدا
نمیکم. میترسم با این نحو یک روز از
دست برود. چند روز پیش باز او را
دیدم که بکلی کفرش بالا آمده و بکائنات
و طبیعت بد میگوید. پرسیدم باز چطور
شده است گفت میخواهی چطور بشود؟
ما طبقه متوسط دیگر بکلی بی پا شدیم.
در این مملکت هر چه هست برای بولندار
ها است. آنهایی هم که فقیرند دارند از
گرسنگی میمیرند. ماموندیم این وسط.
نه یکدفعه از گرسنگی میمیریم که خلاص
شویم نه دسترسی بوسائل زندگی داریم
و هر روز زیر بار این مخارج کمرشکن
داریم مثل فانوس تا میشویم. پس چه کسی
بحال ماطبته متوسط فکری میکند؟ گفتم
عجب حرفی میزنی؟ یک روزی، چند سالهای
پیش، بعد از آنکه امتحان کلاس چهارم
متوسطه را داده بودم مجبور شدم مدرسه
عوض کنم. در مدرسه جدید بمن گفتند
در کلاس پنجم محل خالی نیست. اگر
میخواهید بکلاس ششم بروید مانعی ندارد
و الا همان کلاس ۴ را تجدید کنید! از
همان روز من فهمیدم که تو این ملک حد
وسط نیست. یا بالا است یا پائین. حالا تو
هم بیخود جوش نزن یا برو قاطی گداها
شو از گرسنگی بعیر یا بهر نحوی هست
خودت را بیانداز تو اون بالا آنها و هر
زدو بندی که میتوانی بکن بلکه هم رنگ
جماعت بشی و الا اینطور یکی من میبینم حد
وسط تو این ملک حالا حالا ها کلاش
پس معرکه است.

حق و حساب دون
آقای زراقی... گاهی انسان میخواهد
در پرا باز کند چون کلید پیدا نمیشود
عصبانی میشود و با لگد آنرا باز میکند
بعد افسوس میخورد...
باباشمل - بیست سال تمام درها بالگد
باز شد کسی هم افسوس نخورد حالا این
بعبد میگوئیم کلید را بگردشان آویزان
کنند.

آقای زراقی... همانطور که از صبح
تا حالا فرم این لایحه چندین دفعه تغییر
کرده ممکن است تاشنبه و یکشنبه هم
تغییراتی بکند.
باباشمل - یعنی لوایح هم بنا بر معمول
مجلس رنگ اشخاص بخود میگیرد.

آقای طباطبائی... بنده از آقای انوار
خیلی متعجبم...
باباشمل: تعجب شما تعجب دارد مگر
از ایشان غیر از این انتظار داشته و دارید؟
آقای هاشمی - بنده با این لایحه مخالف
بوده و هستم و خواهم بود و هیچوقت هم
دروغ نگفته و نمیگویم و دروغ گفتن را

کلمات طوال

اگر زنی در مقابل اصرار شما گفت:
«نه! نه! نه!» برسیدن مقصود یقین حاصل
کنید. زیرا نفی در نفی اثبات است.
زنان شوهر دلخواه شان را زود تر از
دلخواه شوهرشان بدست میارند.
اغلب زنان از طلاهایی که طبیعت در
دلشان نهفته سکه های قلب میزنند.
اغلب اوقات بین «آری» و «نه»
زنان نمیتوان نوك سوزنی جا داد.
قلب زنان بلورین است فقط با الماس
میتوان اسم خود را روی آن حک کرد.
در نظر مرد باید زن گرانترین چیزها
باشد. اما لباس زنان همیشه گرانترین
چیزهاست.

دزدی میدانم.
باباشمل - داش ممد! هیچکس تورادزد
و دروغ گونمیداند. منظور سیدهم این بود
که نباید در آنجا برخلاف اصل رفتار کرد
با زبان بیزبانی خواسته بگوید دروغ
مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است.

آقای هاشمی - من اشتباه نمیکم آقای
انوار هنوز قوا و هوش و حواس من
بجاست.
باباشمل - با اینکه جوانی و هوش و
حواس هم بجاست انوار و رفقا همه
گواهی نامه صغر سن دارند و از تو خیلی
جوانترند. منتهی جوانی تو طبیعی است ولی
صغر سن آنها مانند صغر سن نظام وظیفه
فقط از نظر انتخابات است منتهی این سید
و سید بچه روضه خون و بچه شیخ زیارت
نومه خون دیگه و کیل نمیشن.

آقای مخبر فرهمند... این گرانی
صدمه اش باشخصی وارد میشود که در
آمدشان محدود است.

باباشمل: لابد مقصودشان همقطارانی
میباشد که در آمدشان همان چندر غاز
حقوق آخر برجست!!

آقای ثقة الاسلامی... در روزنامه ها
طوری منعکس شده که نمایندگانی هستند
که لایحه مالیات بر در آمد را میخواهند
رد کنند.

باباشمل: اگر بتوان برای مخالفین از
این «بر در آمد» در آمدی درست کرد
انشاء الله همشان موافق میشوند.

آقای ثقة الاسلامی... انشاء الله عنقریب
با کمک آقای وزیر دارائی لایحه که دنیا
پسند باشد درست میکنم.

باباشمل: بشرط اینکه مانند دیوانخانه
تان دنیا پسند نباشد!
آقای انوار - این کار غلطی است که
می کنید. آقای نوبخت غلط نیست و سابقه
دارد، غلط اینست که شمامی کنید.
آقای انوار: بی ادب! اه! اه! اه!
آقای نوبخت - بی ادب توئی (ههههه)
نمایندگان (آقای رئیس اینجا جای دعوا
نیست...)

کار کردن

این روز خاصه
برای اینکه به خ
کم کند تصمیم گر
ادارات دولتی خاتم
این قضیه شور و او
دار خانم ها تولید
بانوات نیست و
زیاد قرار گذاشتند
مربوطه متوسل شوتند
صرف نظر کنند و
آنها بتعویق بیاندار
لطیف منتج نتیجه شده
عنه باقی مانده است
از آن میان نمیآید
سبب تعجب مانشد. ماخر
که حربه خانم ها هر
یادم میآد وقتی به
طرف وزیر مربوطه
خانم که در فلان وز
بازده روز ایام تعطیل
وزارتخانه برای ما
این بازده روز ایشان
آن اداره محسوب نمو
این حس کمک و هم
ار اینها بوده و همیشه
داشته ایم. ولی حالا
رسیده که آفتابه خرج
هم مانعی ندارد. بود
تظیف که کم نیامده

مجلس

(بقیه از صفحه ششم)
باباشمل: منکه صندوق
بگویند در همان موقع
خانه این جارو و جنجال بر
هم در یکی از کوچه
شهر را میخواهند است
از خدا خواهید توفیق
بی ادب محروم
آقای انوار... والله جیبی
شده است بجای پول خر
دهند.
باباشمل: غصه نخو
چه سیکار اشنو هم به
از خانه دوره سیزدهم که
سایکتی (لباس هارا هم
از آنکه مذاکرات م
طنامه داخلی مجلس و
آقای انوار پشت تریبون
گفت: اگر آقای امیر
سایکتی اشاره میکرده اند)
آقای منشور: ایشان طباط
باباشمل: سید تو که هنوز
چندسال با آنها نشسته

کار کردن خرو خوردن

بابا

این روز هاضمیت بود که داش میلیسو برای اینکه به خورده از مخارج دولت کم کند تصمیم گرفته بخدمت خانم ها در ادارات دولتی خاتمه بدهد. راست یادروغ این قضیه شور و او یلائی در محافل صلاحیت دار خانم ها تولید کرد (مقصودم قانون بانوان نیست) و بالاخره پس از کنکاش زیاد قرار گذاشتند بهر وسیله شده بمقامات مربوطه متوسل شوند که از این خیال خود صرف نظر کنند و یا اقلا تا مدتی اجرای آنرا بتعویق بیاندارند مثل اینکه این جنس لطیف منتج نتیجه شده و تصمیم فوق مسکوت عنه باقی مانده است و دیگر صحبتی از آن بعین نمیآید. چندان این قضیه سب تعجب مانده. ما خیلی وقت بود میدانستیم که حربه خانم ها همیشه بر ندگی دارد. بادم میآد وقتی به یکی از ادارات از طرف وزیر مربوطه دستور رسید که فلان خانم که در فلان وزارتخانه کار میکنند بازده روز ایام تعطیلی خود را در این وزارتخانه برای ما کار کرده لازم است این بازده روز ایشان را بحساب صر ف جوئی آن اداره محسوب نموده پردازید!

این حس کمک و همراهی از قدیم توطیع ما بر اینها بوده و همیشه عادت بزرگ منشی داشته ایم. ولی حالا دیگه کار با آنها رسیده که آفتابه خرج لحیم میکنیم. آن هم مانعی ندارد. بودجه برای خرید کاغذ نظیف که کم نیامده است.

خیال باف

مجلس

(بقیه از صفحه ششم)

باباشمل: منکه صندوقچه سر کسی نیستم. بگویند در همان موقع که در کرسی خانه این جارو و جنجال بر پا بود گل مولائی هم در یکی از کوچه های بهارستان این شهر را میخوانده است:

از خدا خواهید توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

آقای انوار... والله جیمیم پراز جعبه کبریت شده است بجای پول خرد جعبه کبریت می دهند.

باباشمل: غصه نخور انشاء الله چند جبه سبگار اشنو هم بهت میدهند و پس از خاتمه دوره سیزدهم کسب و کار جدیدی بیابانکنی (لباس هارا هم فراموش نکن)

از آنکه مذاکرات مفصلی در خصوص نظامنامه داخلی مجلس و طرز عمل آن

آقای انوار پشت تریبون رفته چنین گفت: اگر آقای امیر تیمور یا آقای

پسین یا آقای بهبهانی (در حالیکه آقای

مجلسی اشاره میکردند) اعتراض داشتند آقای مشهور: ایشان طباطبائی هستند نه



منطقه البروج فی سیر

مدارج العروج

تصنیف ملا قاسم قوشچی

چاپارخانه ای بسا اگر توانی پیغام مرا باو رسانی با جگیران کفاف کی دهد این بادهها بیستی ما اگر تو بتگری این خرج و وضع هستی ما رعیت خانه از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوجو حکیمخانه من در طلب علاج خود چون کوشم آن کس که طبیب ماست بیمار شدست دعاخانه یک حرف لوطیانه بگویم اجازت است ای نوردیده صلح به از جنگ و داوری ناوآخانه از... تو خوار بار مغواه کزنی بوریا شکر نخوری تیشه و تبر اگر بهر سر مویت هنر دوصد باشد چوهست رئیس بداند که بد باشد اندرونی ای دل بیباک بشور دارا نظر نما عیش مکن که خال رخ هفت کشور است بیرونی من از بیگانان هرگز ننالم که بر من هرچه کرد آن آشنا کرد پیراه دلیل راه شوای خضره که نوسفرم اگر چه هیچ امیدی ندارم از این راه مکتبخانه شده شعرو فرهنگ در یک ردیف همه شاعرند از وضع و شریف دیوانخانه فقیه شهر بگفت این چنین بگوش... هر آنکه... شود البته میشوند سوارش هران کسی که نفهمد مراد من زین شعر خدا کند که بعدلیه او فتد سرو کارش کرده اتی نبی شناسی چطور میخواهی از نظامنامه که با آن چندان سروکاری نداری سر در بیآوری؟

آقای تدین: مدتی است که وزارت خوار بار در صد جمع آوری محصول برآمده است باباشمل: انشاء الله ازین جمع آوری محصول حاصلی هم برای ملت گرسنه بدست خواهد آمد بشرط اینکه شما هم بامستشاران کنار بیایید.

در جلسه سه شنبه آقای دولتشاهی چنین بیان کردند علت غیبت بنده را قبلا با آقای ملک مدنی توضیح داده بودم از بی چادری بود

سینماها

البرز: افراط در اعتماد: باشتراك کرسی نشینان در موقع معرفی کابینه ها.

هما: (صحنه تابستانی) فرشتگان بد ظاهر | ظاهر آ با تغییر فصل هما: (صحنه زمستانی) فرشتگان بد صورت | تغییر صورت میدهند ملی: طلای شوم: پشتوانه اسکناس.

تماشاخانه تهران: قصر موحش: کاخ ایض در ۱۷ آذر

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ ۵ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۸۲	۴۳
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۴۵	۱۶۰
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۵۸	۶۰
دفتر فروشان متین	۱۰۰	۱۹	۱۹
سلیمان و بنی اعمام	۱۰۰	۸۰	۸۵
کانون مهندسین	۱۰۰	۱۹۰	۱۵۰
سوسیته آونو نیم همهران	۱۰۰	۴۷	۵۰
نقیس و بنی اعمام	۱۰۰	۲۰	۲۰
خبریه راه خدا	۱۰۰	۹۰	۸۰
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۳۰	۱۴۰

اینهم شد کار که آدم باسم اینکه: سهامت را می خریم - هر چه دارد و ندارد بیابور بازار - مگر موشها متن قانون عرضه و تقاضا را خورده بودند؟ - سهیل و شرکاء از نصف هم پائین تر خرید و فروش شد - میلیسپاک کارتل ترقی محسوسی کرده - شرکت تضامنی ضیاء یک جلد کتاب چاپ کرده. اینهم کار تهران دموکرات است. مگر خانها هم رای خواهند داد که با درمان پروپاگانده میکنند؛ کانون مهندسین روزنامه اش را دروخته کرد عجلاله خریدار ندارد و اینها سهامشان باز از قیمت اصل بالاست اسهام اتحاد ملی یکی دو تا شده ولی هنوز گنج است و نرخش معلوم نیست بازار سهام سندیکای خانه بدوشان رواج داشته و طالب بسیار دارد.

از مشترکین تهران

تمنا میشود اگر روزنامه شان تا ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنجشنبه نرسید بتلفن شماره ۵۲۸۶ اطلاع دهند.



- بچه این حرفهای رکیک را از کی یاد گرفته ای؟
- پاپا، دیروز که با ماما دعوا میکردی فراموش کرده بودید مرا از اطلاق بیرون کنید.

باباشمل: خانه نشستن بی بی هم از بی چادری است.

آقای هاشمی... اول دفعه ملخ بکرمان حمله ور شد و از آنجا بخراسان رفت.

باباشمل: و چون از خراسان باز گردد مشدی ملخ شود...

معنی ذوب آهن را

هم فهمیدیم

چند سال پیش از باب مرابهامون واسه اینکه بگویند ما کمتر از دیگران نیستیم آمدند نشستند و گفتند خوبست يك اداره آهن آب کنی واکنیم و با پول این ملت فقیرکارخانه بان عرض و طول را قنطراط دادند ما هم گفتیم کارها خوب میشود و دلمان صابون زدیم. تا یواش یواش سرش وا شد و چند تائی پاره آجرهای جوروا جوروا کردند چون پاره آجرها بنظرشان عجیب غریب آمد گفتند حتما باید رئیس اینها یک نفر فرنگی باشد این بود که يك از باب فرنگی واسه اش آوردند که چشم کف پایش خیلی چیز سرش میشود و باندازه موهای سرش دیلم دارد چند تا از بر و بچه های نجیب را زیر دستش انداختند یارو هم بهشان زور میگویند و روسرشان سوار است در صورتیکه تمام کار و بارش را این برو بچه های ما می کنند و اگر ببیند بعضی هاشان میخواهند دلسوزی بحال این ملک و یخه چرکینها بکنند فوری دخلشان را در میآورد و تقریباً چهار پنج ساله که طبق قانون استفاده می که باباشمل واسه مهندسان نوشته استفاده اش کردند و چون اسمش سند مهندسی است و بقول خودش هزار و نهصد دیلم دارد معلومست چه پول و پله کلانی باو میدهند از آنجاییکه ما همیشه نفرین کرده هستیم پاره آجرها هم بما وفانکرد و کارخونه آهن آب کنی پیش از آنکه آهن آب کند از دولتی سر یارو خودش آب شد و بزمین رفت. حالا نمیخواهم بگویم که این کارخانه واسه ما لازم نبود و يك شاهي جگرک سفره قلمکار نمیخواست اما باید بدانیم در این اداره که جز آه چیزی در بساطش نیست یارو فرنگی چه کار میکند کسی هست فکراین چیزها باشد و بگوید این پول و پله باین زیادی که بهش میدهند رو چه حسابی است ولی در عوض واسه مهندسهای حسنی و حسینی هر روز يك گربه میرقصانند یکرور میگویند ملک فقیر است یه روز موقع باریک است یکرور می خواهند تیر باران نشان بکنند میخواهم ازین عزیز در دانه ها که الکی سنک ملت را بسینه میزنند ببرسم يك بوم و دو هوا که نمی شود اگر فقیرید آن چیه؟ اگر پول دارید این چه صیغه است؟ راستی راستی از زور این فکرها داشتم دیوانه میشدم که گفتم بزار درد دلمون را پیش باباشمل ببریم شاید با جناب وزیر تیشه و تبر بتواند ببرد مان برسد بشرطیکه مثل خانه خاله نشود. مشرک المهندسين

آگهی مهم

چندی پیش یک دست لباس مخصوص فراس های جایار خانه در (دز آشوب) مفقود شده و اخیراً در گوشه و کنار میدان بهارستان در تن یک نفر پیر مرد لاغر هفتاد ساله دیده شده است. از صاحب اصلی لباس خواهش میشود که اگر احیاناً چنین کسی را مشاهده کرد بیخ خرش را چسبیده و یکر است تحویل پاسباش داده و این یوسف گمگشته خود را پس بگیرد.

نامه وارده

بابا جون از آن روزیکه سر و کله طاست پیدا شد یکدل نه صد دل خاطر خواست شدم چونکه ما جوانها و بچه کردها از لوطی ها خوشمان میاد و توهم چون صاف و پوست کنده هر چه هست رو دایره میریزی ما را شیفته و شوفته خودت کرده ای اما بی رو دروایی میگم که برو بچه های همشهری ما از شعری که واسه آقای اردلان در برهان قاطرت نوشته بودی خیلی کوک بودند و میخواستند یکر است بیابند تو باتوقت و بیخ گوشت بگویند تو که نا لوطی نبودی پس چرا با لوطی ها در افتادی مگر نمیدانی «هر که با کرد در افتاد و افتاد» یکی دو تا از آنها گفتند ما تو روز نامه های دیگر جواب دندان شکنی بابا میدیم تا دیگر پشت دستش را داغ کند و بیخودی به برو پای کردها نیچیه از توجه پنهان امروز تو روز نامه امید دیدم که بعضی چیزها برای تو نوشته اند البته خوشم نیامد که اینطور به بابا حمله کنند این بود که محض خیر خواهی این چند کلمه را برایت می نویسم تا بلکه برای عاقبت تو خوب باشد. اولاً وقتی برهان قاطر را نوشتی چرا فقط اردلان را بملتش نسبت دادی؟ اگر رنگی تو کفش تو نیست و همه برو بچه هارا بیک چشم نگاه میکنی پس چرا فقط این دسته گل را برای بچهها باب دادی؟ خیال مکن من از آقای اردلان خوشم میاد و میخواهم از او جانب داری کنم اما در عالم لوطی گری حقش این نبود که تو او را با سایر همشهریهای با يك چوب برانی چون اگر یک نفر بد شد معلوم نیست که همشهریهای او هم بد باشند دو بیا الحمدالله تو که فرنگ رفته و دنیا دیده هستی باید آقدر سرت بشود که در هیچ جای دنیا تو خصوصیات يك ملت نمیروند مگر کردها چطورند؟ یا مگر خدای نخواست آنها ایرانی نیستند؟ این حرفهای پوسیده که مربوط بعهد دنیانوس است بسبیل چخماقی نمی چسبد مگر نمیدانی همه این آتشها که امروز تو دنیا روشن شده است ازین جور حرفها برمیخیزد. بهر جهت بدان که اینجا را دیگر خوب نخوانده ای خدا شاهد است که بچه کردها خیلی لوطی اند برای لوطی ها و اوداش مشدبها جان میدهند و اگر تو يك عده جورکش مثل آنها داشته باشی هیچکس نمی تواند نگاه چپ بتو بکند حالا از من گفتن و از تو گوش دادن دیگر خودت دانی و خدای خودت.

باباشمل: ای بچه کرد اولاً يك عالمه از تو ممنونیم که خیلی خودمانی این کاغذ را برداشتی برای بابا نوشتی دو بیا هیچوقت مقصود بابا توهین کردن بکرده ها نبوده و اگر بنظر شما چنین رسیده از کمی سعادت ما و بی لطفی شما بوده است سوما - چرا بما میتازی برو اگر دستت میرسد یخه ععارف خدا یب مرز را بچسب که از اول این شعر را واسه شما گفته است.

آواز های کوچه باغی

این گنده شکم دزد بزرگی بوده است
در رندی و احتکار گرگی بوده است
این طبل شکم نشانی ثروت اوست
بی شبهه توانگر سترگی بوده است
لاادری
خواهی چو قوام اگر شوی صاحب مال
رو زور بگو مباش در فکر حلال
هر گز مکن اندیشه اصلاح امور
عاقل ننهد بمغز سودای محال
لاادری
این دوره که کارها همه ظاهری است
هندامه حقه بازی و ساحری است
چون امر بظاهر است و بر باطن نیست
این است که نام هر نجس است
لاادری

رقعه یباباشمل

قبله گاهی معظم، نور چشم عزیزم باباشمل! امیدوارم در کمال صحت و سلامتی بوده گاهی وقتی یادی از همشهری اجنبی کرده در عین فراموشی ما را نیز یسار آورده بدست نسیان بسپاری. باری اگر از احوالات چاکر خواسته باشی بحمدالله سلامتی حاصل و نقاهتی نداریم جز تیفوس و کسالتی نداریم جز از خوبی نان سیلوی پرسوس، کثافتی نداریم جز از نظافت شهرداری، ملالی نداریم مگر از نیکی بالاسرها، دل تنگی نداریم جز از تنگی دل تاجرها که تا جر مردم ایستادگی میکنند ولی انشاء الله خدای نخواست بزودی این ملالها و خوشدلیها بیابان خواهد رسید چه طولی نخواهد کشید که بعد از گذشتن چهار فصل ناخوشی تیفوس سلامتی تمام خواهد شد و بزودی پس از سپری شدن جنگ نان سیلو با قاطی کردن ذرت خوشه ماکول خواهد گشت و انشاءالله با رسیدن قیامت بسوسيله سوختن از دست نظافت شهرداری یخه چرکمان خلاص شود و پس از گذشتن دو برابر عمر طبیعی بالاسرها، از شر خوبیهای ایشان هم آسوده گردیم. اما دل تنگی از دست دل گشادگی تاجرها بی ربط است چه با کمال مایوسی امیدوارم با لایحه جدید دکتر می لیبو تاجرها تاشان برود فقط جرشان بیاندولی در خاتمه آغاز سخن کرده بطور تذکر یاد آور میشوم بر اثر خوبی زمانه می خواهیم دواي زنانه بکار ببریم یعنی دوسه نخود تریاک بخرم و بخورم اما قبلا بشما خبر میدهم که از موضوع باخبر باشید تا بموقع از اتفاقات ناگوار جلوگیری نماید و نگذارید یخه امرا از چنگ حیات مرگی نجات داده بدست مات زندگی دچار سازند نوکر بی جیره و مواجب: چپول خان

تسلیم محرمهانه بکارکنان روزنامه اخبار روز

نظر برد شدن لایحه کذائی مطبوعات در جلسه ۵ شنبه ۲۶ خرداد و نظر باینکه این ستاره درخشان (!) بار دیگر توانست یگانه روشنی بخش افق روز نامه نگاری شود از طرف عموم بازیگران عصر طلاي به کارکنان این نامه ملی (!) بخصوص به گرسی خانه و امیر سابق جارجی خوا تسلیم عرض میکنیم.

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا فتحی محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن: ۵۲-۸۶ مقالات و درج و حک و اصلاح مقالات و درج است. بهای لوايح خصوصی و آگهیها دقترا اداره است.

بهای اشترک

یکساله: ۱۵۰ ریال
ششماه: ۷۵



سال اول - شماره ۱۱

